

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مبیاد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مبیاد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

سیاسی	Political
-------	-----------

داکتر عبدالحنان روستائی
۸ اکتوبر ۲۰۰۹

دو تحلیل داهیانه از زنده یاد میر غلام محمد غبار در مورد استعمار

زنده یاد میر غلام محمد غبار که عمری را در ظلمت خاندان نادری و در مسکنت دوامدار اقتصادی گذشتاند، هیچگاهی از گرم و سرد روزگار دلسرد نشده و تا پایان عمر به مبارزه بر حق خود ادامه داد. زندانی شدن های طولانی توسط خاندان حکمران و تبعید او از پایتخت به منطقه بالابلوک ولایت فراه و تهدید های پی در پی سلطنت ظاهر شاه نتوانست در اراده آهنین او خللی وارد کند. یکی از دست آورد های گران این مرد آهنین نوشتن کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" است که به وسیله آن، زنده یاد غبار نه تنها هویت ملی و تاریخی مردم افغانستان را تثبیت کرد، بلکه مبارزات گسترده و دامنه دار مردم این سرزمین را در برابر استعمار نیز ارزیابی و تحلیل نموده و رهنمود هایی از آن بیرون داد. زنده یاد غبار تحلیل ها و تعلیل های خویش را بر مبنای واقعیات و حقایق جامعه و جهان استوار نموده، راه های حل معضلات اجتماعی، مخصوصاً از اجتماع افغانستان را نشانه گرفته است. این تحلیل ها و تعلیل ها که سرشار از غنای علمی و انعکاس پر باری از واقعیات جاری زمانه های مختلف تاریخ مملکت اند، در عین حال درس هایی اند آموزنده که برای بررسی اوضاع موجود و حل معضلات کشور راهنما میباشند. در ذیل به دو نمونه از برخورد استعمار با کشور های مستعمره اشاره می گردد که با اوضاع امروز افغانستان مطابقت دارد:

اول: ترکیب اداره های مستعمراتی :

غبار در رابطه با تجاوز انگلیس بر افغانستان و تأسیس اداره مستعمراتی تحت نظر شاه شجاع نوشت: «انگلیس ها بتدریج رجال صادق و ملی را از شاه و امور دولت بیگانه و دور کرده، اشخاص فرومایه و خاین به وطن را میدان دادند. زیرا این یکی از مختصات سیاست انگلیس بود که در کشورهای مورد دسترس رجال کاری ملی را موقع تبارز نهد و با فشار و تبلیغ و اتهام آنانرا در اجتماع خنثی سازد، و بر عکس افراد هیچکاره و آله دست را با زور پروپاگند و جاه و جلال وارد صحنه سیاست کرده و مشهور سازد. بسا از این گونه "قهرمانان" میان تهی و مصنوعی نقش های منفی بازی کردند، در حالیکه به جز بازیچه آماسیده و متورم چیزی نبودند... عناصر ملی بعد از استقرار شاه شجاع و سیطره اجنبی ملتفت شدند که از شاه جز اسمی باقی نیست، و دشمن خارجی در زیر نام او تسلط خود را در افغانستان قایم میکند. پس همه قلباً بر ضد شاه و انگلیس گردیده در جست و جوی راه نجات برآمدند. انگلیسها تمام این چیز ها را میدانستند اما کمتر از "واقعیت" به آن اهمیت میدادند، چرا که ایشان امید به شمشیر و خدعه خود داشتند» (افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، ص ۵۳۷).

استعمار غرب به رهبری امریکا عین کار انگلیسها را کرده و میکند، با این فرق که امریکائیا از همان آغاز کار توسط خلیل زاد عناصر فرومایه و خاین به وطن، تبهکاران، جنگسالاران و ناقضان حقوق بشر را میدان دادند و در ترکیب دولت و حکومت شامل کردند، تا به وسیله آنها به اهداف خود برسند. در هر حال چون تعداد خاینین کلان زیاد و چوکیهای وزارت کم بود، لذا اداره مستعمراتی وزارت های بی لزوم دیگری به وجود آورد. باقی خاینان

ملی را اعم از خلقی - پرچمی، اخوانی و چند شعله‌ئی مرتد و خاین به ملت را، در ولسی جرگه و مشرانو جرگه و دیگر رده های بالائی دولت نصب کردند. افرادی چون قسیم فهیم که منصب مارشالی بدست آورد و دوستم که لقب جنرالی حاصل کرد، جز بازیچه آماسیده و متورم چیزی نبودند و نیستند، جز اینکه بیگانگان را در اشغال کشور خود یاری رسانیدند. وقتی فهیم، این بازیچه آماسیده، خودش را در سپتمبر ۲۰۰۷ در دفاع از وطن "سرخیل میدان" دانست، نویسنده وطنخواهی به جوابش چنین نوشت: «مارشال صاحب شما در برابر کی از وطن دفاع میکنید؟ در برابر امریکائیها یا انگلیس ها؟ شما که امروز مارشال هستید و در صحنه حضور دارید از برکت فرماندهان امریکائی و انگلیسی تان است و شما جرئت ندارید که با آنها چشم در چشم شوید. اگر در مقابل طالبان و القاعده از افغانستان دفاع میکنید، ما دیدیم دفاع مردانه تانرا و نیز فرار مردانه تانرا از کابل و پناه بردن تانرا به دره پنجشیر. این شما و قوماندانان فروخته شده تان بودید که از امریکائیها تقاضاء میکردید به شدت بمباردمان خود بیفزایند، ورنه شما و افراد تان قادر به درهم شکستن خطوط دفاعی طالبان نیستید».

امروز هم مردم افغانستان دانسته اند که از بازیچه های آماسیده حامد کرزی و دم و دستگاه او جز اسمی باقی نیست، و دشمن خارجی در زیر نام آنها تسلط خود را در افغانستان قایم میکند. از همین جاست که تنفر ملت از دولت روز تا روز بیشتر شده و مقاومت مردم بالا گرفته و این غیر از مقاومت طالبان است که خود بدست امریکا از طریق سازمان جاسوسی نظامی پاکستان اداره میشود. جالب توجه است که دولت پوشالی افغانستان اعم از روشنفکران خود فروخته مانند وزیر خارجه و داکتر عبدالله و هم ملا هائی از قبیل سیاف، ربانی، محقق و غیره از پلان جنرال مک کریستل قوماندان عمومی قوای ناتو در افغانستان مبنی بر ارسال سپاهیان تازه دم امریکا به افغانستان پشتیبانی می کنند. این پشتیبانی در اراده و اداره امریکا به پیشیزی ارزش ندارد، زیرا امپریالیزم امریکا صلاح کار خود را خود می داند و این قیل و قال عناصر خود فروخته جز تازه کردن میثاق غلامی چیزی بیشتر نیست. بنا بران موجودیت این نوع انسانهای خود فروخته در ترکیب اداره مستعمراتی با منافع امپریالیزم و استعمار به صورت کل در تطابق است. این خود فروختگان نمی خواهند بدانند که سپاهیان متجاوز شب و روز به قتل هممیهنان شان مصروف اند و مملکت را به پرتگاه نابودی کشانده اند. باری هم این نوکران امپریالیزم دلیل می آورند که موجودیت عساکر اجنبی در افغانستان باعث جلوگیری از حملات کشور های همسایه می گردد. اینها غافل از آنند که مردم سلحشور افغانستان که موجودیت سپاهیان متجاوز اجنبی را در کشور شان ننگ می دانند، بارها قوتهای خارجی را از میهن خود به زور بازوی خویشتن خویش بیرون ریخته اند. جامعه افغانی معتقد است که:

رفتن به پایمردی همسایه در بهشت حقا که با عقوبت دوزخ برابر است

وقتی مردم افغانستان رفتن به بهشت را به زور بازوی همسایه با عذاب دوزخ برابر بدانند، پس چطور آماده خواهند شد که کشور شان را به زور امریکا از حملات کشور های همسایه نجات دهند. این مزدوران استعمار نمی خواهند بدانند که این امریکاست که دست همسایگان را در امور داخلی افغانستان دراز مانده است. آیا آوردن طالبان در دهه ۱۹۹۰ توسط انگلستان و امریکا صورت نگرفت؟ آیا همین حالا حکومت امریکا و انگلستان از سقوط حکومت پاکستان با سلاح و پول جلو گیری نمی کنند؟ آیا این امریکا نبود که نمایندگان روس را مانند داکتر عبدالله، یونس قانونی، قسیم فهیم و وابستگان پاکستان را مانند سیاف، ربانی، مجددی و نوکران ایران را مانند محقق، محسنی و غیره از خارج کشور جمع و بر شانه مردم افغانستان سوار کرد؟ پس جا دارد که نگاهشده شود که زهی خیانت و مردم فریبی دولتمداران دولت پوشالی کرزی!

دوم: وضع اسفبار اقتصادی و فقر مزمن:

زنده یاد غبار در این خصوص نوشت: «از طرف دیگر چون مصرف قشون تجملی و گزاف بود، خصوصاً که خانم های انگلیسی هم با خدم و حشم وارد شده بودند، در تزئین مالیات به استثنای مالیات گمرکی سعی میورزیدند. به این ترتیب نرخ آرد و نرخ سایر غله و حبوب و میوه بلند رفت و یک قشر محترک و سودخوار به میان آمد. این با خواسته های سیاسی انگلیس مطابقت میکرد. زیرا انگلیس و پیروان او عقیده راسخ داشتند که برای اداره کردن بی سر و صدای یک کشور، از همه بیشتر فقر عمومی و شدت احتیاج مردم، عامل مؤثر است و ملتی که در مُرداب فقر و احتیاج دست و پا میزند، آنقدر گنگس و بخود مشغول است که دیگر فرصت دیدن بجانب دستگاه حاکمه ندارد، و اگر فی المثل خواسته باشد سر از لجن بردارد، تنها ضربت مثنی کافیهست که او را در عمق مرداب فرو برد. در همین دوره کوتاه انگلیس ها بود که مثلی در کابل ایجاد شد و آن اینکه: تا وقتیکه یک ران گوسفند در دکان قصاب در طول روز بی خریدار نماند، دولت بالای ملت حکومت دلخواه کرده نمیتواند. و این وجیزه در وقتی صادق آمد که هنوز سرمایه داری در افغانستان پدیدار نشده بود، تا فقر عمومی مولود سیستم قهری اقتصادی باشد، بلکه افغانستان هنوز در مرحله فیودالی و اقتصاد طبیعی و نیمه طبیعی که "متکی بر خود" بود، سیر میکرد» (افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، ص ۵۳۸).

" غبار " چنین ادامه میدهد: " مردم پاکتیا آرد جواری را تلخ کرده می خوردند تا صرفه بعمل آید. مردم ننگرهار حتی زنان آنها پای برهنه کوه ها و دشت ها را می پیمایند تا لقمه نانی بدست آرند. در دهکده های فراه (نگارنده دو

سه سالی در میان آنان بودم) نه اینکه زن و مرد و طفل پیزار نداشتند، چراغ و قند را نیز نمی شناختند. در دهات قندهار مردم جز از کلبه گلین و کوسی، مالک هیچ چیزی نبودند و روی خاک می نشستند. این چهره واقعی زندگانی ملیونها نفوس کشور افغانستان است، که در زیر پای خدمه و زور طبقات حاکمه افغانستان کوفته میشوند. دولت از آنها مالیات، تاجر پول دلالی، روحانی نذر و ملاک شیره جان شان را می خواهد. دفاع از استقلال کشور، کار برای عمران مملکت و بیگار برای ملاک هم ذمت اوست. معهذا طفلش وسایل تحصیل، بیمارش وسایل تداوی، بیگارش وسایل تحصیل کار ندارد. در عوض طبقه حاکمه در شهرها و کافه ها تنعم می کنند و سیاستمداران شان در مجامع بین المللی جام خود را به افتخار و بنام این ملت بلند می نمایند. بوروکراسی فاسد دولت حتی این توده عظیم ملت را هنوز به رسمیت نمی شناسند و ایشانرا بجز خدام طبقه حاکمه چیز دیگری نمیدانند. در حالیکه فی المثل اگر این اشخاص را که خود را « بادار » ملت می شمارند از سرحد افغانستان بیرون پرتاب و دارایی ملت را از ایشان مسترد نمایند، اغلب اینان در تمام کره زمین جز اینکه در طعمخانه ای بشقاب شویی کنند، قادر به تحصیل قوت و لایموت و نان شبانه روزی خود نیستند. پس امر طبیعی است که طبقات حاکمه طفیلی و مفتخوار برای حفظ خود در سر این خوان یغما، بدون آنکه قرار دادی امضاء کرده باشند، با همدیگر متحد و برای استثمار توده های عظیم و بیگانه ملت، در خطوط متوازی آزادانه و شانه بشانه حرکت می کنند. اشراف زمامدار که نسبت خود را به ارباب انواع می رسانند، نقاب تزویر و عوامفریبی بر روی می زنند، دیگر اینها مسیح رعیتند و جامع العقول و المنقول. در جامع نماز می خوانند و افتخار می نمایند اما چون به خلوت میروند صد کار دیگر می کنند. اینها هم ملاک هستند و هم تاجر و قلاچاقبر و سود خوار. ایشان با ملاک برادرند و با تاجر دلال غمخوار و ملانما ها را هم بمنزله پدر تممیدی خویش می شناسند. ملاکین بزرگ که در استثمار مردم شریک بلا فصل قوه حاکمه اند، ترقی اجتماعی مردم را مرادف زوال خود می دانند. چنانکه عده ملانمای مرتجع نیز بیداری مردم را باعث کساد بازار خویش می شمارند. پس همه اینان بشکل دسته جمعی خواهان جهالت و نادانی و دشمن وحدت و قوت توده ها هستند" (افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص ۸۰ و ۸۱).

این تحلیل داهیانه زنده یاد غبار مثل ارزیابی های دیگرش در اوضاع و احوال کنونی افغانستان صد در صد مصداق میباید. مصارف تجملی اداره مستعمراتی امریکا یعنی دولت دست نشانده افغانستان فوق العاده گزاف است. وزراء و مامورین بلند پایه دولت هزار ها دالر معاش داشته، موتر های قیمتی سوار شده، خدم و حشم و محافظ فراوان دارند. هر وزیر را یک دلگی عسکر اجنبی و عسکر داخلی از ترس مردم محافظت می کند و هر وکیل و لسی جرگه چهار نفر محافظ دارد تا او را از خشم و قهر موکلینش نگاه دارد. این ها نه تنها از بیت المال بلکه از منابع بین المللی چون ملل متحد، اتحادیه اروپا و سازمانهای جاسوسی خارجی پول دریافت میکنند. اعضای و لسی جرگه و مشرانو جرگه ماهانه بیشتر از صد هزار افغانی معاش میگیرند و هرکدام شان موتر و موتروان و محافظ و کمپیوتر و بسی امتیازات دیگر دریافت میکنند. **کار این ها برای ملت ملموس نیست ولی خدمت شان به بیگانگان آفتاببست (عده معدودی از وکلاء شخصیت های محترم و ملی بوده، حساب شان از خاینان جداست، ولی افسوس که در صف خاینان در پارلمان استعماری جا گرفته اند).** این همه مصارف از دارائی ملت پرداخت میگردد در حالیکه پول های بازسازی از طریق اکثریت همین خاینان در زد و بند با NGO ها غارت میگردد. و این در حالیست که حد اوسط معاش مامورین پائین رتبه دولت حدود ۲۰۰۰۰ افغانیست. معاش معلمان که هم در همین حدود است پرداخت آن گاهی تا سه ماه به تعویق می افتد. عناصری از دولت با دلالان داخلی و خارجی سازش نموده و نرخ ها را زیر نام بازار آزاد بالا برده و یک قشر محکوم و سودخوار را به میان آورده بازار را تحت کنترل خود دارند. در چنین اوضاع و احوال اکثریت مردم در گرسنگی و فقر به سر میبرند و نرخ مواد مورد ضرورت مردم، بخصوص مواد ارتزاقی هر روز بالاتر میرود. یک گزارش سازمان ملل متحد نشان میدهد که بیش از ۶۰ درصد جمعیت کشور بیکار اند و ۲۰ میلیون افغان زیر خط فقر زندگی می کنند.

غبار در موارد بشماری راه حل مشکلات و مصایب کشور را به وضاحت نشان می داد. اینک مثالی از بخش اقتصادی: " پس این وظیفه مردم کشور های در حال انکشاف اقتصادی است که در عوض شکوه و شکایت از سیاست اقتصادی ممالک پیشرفته، ممالک خویش را از زنجیر وابستگی دول بزرگ رهائی بخشیده، مستقل و متکی بخود سازند. ورنه خرابی اوضاع اقتصادی این ممالک باعث خرابی روز افزون اوضاع اجتماعی آنان گردیده، منافع ملی شان فدای خواسته های دول مقتدر صنعتی و دول بزرگ (چه شرقی و چه غربی) خواهد شد. درین صورت عوض استخراج همه جانبه ذخایر زیر زمینی و بسط صنایع و انکشاف تمدن و فرهنگ اساسی، ثروت ملی اینها در بهای مصنوعات خارجی رفته و صادرات شان به مواد اولیه طرف احتیاج صنایع دول بزرگ محدود میماند. قیمت صادرات شان هم نسبت به قیم واردات، روز بروز تنزل کرده خواهد رفت، زیرا تعیین قیم و مارکیت های جهان تا اندازه ای در دست دول بزرگ است. از اینجهت است که از قدرت خرید در داخل کشور های عقب مانده میکاهد و جامعه بجانب گرسنگی و بیماری، جهل و مخصوصاً فساد اخلاقی سوق می شود. البته انقلاب صنعتی و ریفورمهای اساسی اقتصادی، حتی استفاده صحیح از سرمایه های خارجی در ممالک عقب مانده، محتاج به داشتن حکومت های صادق و لایق و رشید ملی است که نمایندگان حقیقی مردم باشند. تا در راه ایفای وظیفه از مخالفت و حتی کودتا های فرمایشی دول بزرگ نیز نترسند، زیرا دول بزرگ مفید تر می دانند که از حکومت استبدادی در جهان سوم با پول

و اسلحه حمایت کرده و حکومت ملی را با دسیسه و کودتاها از بین بردارند. تصویر این خواسته های دول معظم را در صحنه های خونین و حزن انگیز شرق دور، شرق قریب، شرق وسطی و تمام آسیا، امریکای لاتین و افریقا میتوان بوضوح تماشا کرد. آیا اندونیزیا و سوکارنو، ایران و داکتر مصدق، عراق و کریم قاسم، کانگو و پاتریس لوممبا، و ... چه جنایتی بمقابل بشریت انجام داده بودند که به خاک و خون کشانده شدند. جز آنکه اینها میخواستند اقتصاد ملی خویش را انکشاف دهند. انقلاب سیاسی خود را مستحکم سازند و زخمهای امپریالیسم را در کشورهای رنج کشیده خود التیام بخشند؟ " (افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم ص ۲۲۳ و ۲۲۴).

درو بر روان زنده یاد میر غلام محمد غبار، با تحلیل های داهیانه اش!

مرگ بر جهانخواران و دیگر دشمنان بشریت!

زنده باد مبارزه آزادی خواهانه خلقها!